

پزشکی عصر صفویه با تکیه بر سفرنامه های غربی

سعید آقارضایی^۱

شیوا رضایی^۲

چکیده

در عصر صفوی، علم پزشکی در منطق کلاسیک و سنتی خود به خصوص در عهد شاه عباس رشد زیادی پیدا کرد. با این حال پزشکی در عصر صفوی مانند دیگر حوزه ها همچون معماری و هنر به دستاوردهای چشمگیری دست نیافت. از منظر سفرنامه ها و یادداشت های سیاحان اروپایی که در دوره مذکور به ایران آمده اند، وضعیت پزشکی صفوی در مقایسه با اروپا در جایگاه نازل تری قرار می گیرد. هرچند برخی از این منابع به دستاوردهای پزشکی ایرانیان بویژه در داروسازی و درمان برخی بیماری ها اشاره می کنند. لیکن در دوره دوم حکومت صفوی با گسترش خرافات و تعصبات دینی، عدم امنیت جانی و مالی، افزایش گروه پزشکان تجربی، ورود پزشکان به عرصه سیاست و مهاجرت پزشکان مجرب به کشورهای دیگر باعث رکود و تضعیف دانش پزشکی در ایران شد. کوشش ما در مقاله این است که با تکیه بر سفرنامه های اروپاییان، تصویری از اوضاع پزشکی عصر صفویه ارائه دهیم.

واژگان کلیدی: پزشکی، صفویه، پزشکان، سفرنامه، سیاحان.

^۱. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس agharezaee1991@gmail.com

^۲. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس

medical of safavid depends on Western itinerary

Abstract

In Safavid age science in a classic way especially in Shah Abbas age growth very much. but science in safavid did not grow as art and architecture. from the perspectives of European itinerary and notes that they came to Iran, science in compared with Europe was in lower position. although some of these sources points to pharmaceutic and therapy for some disease as a great discovery for Iranian medical profession. but in second age of safavid domination superstitions, religious fervor, insecurity of financial and life, increase of experimental medics, interfere of doctors in politic, emigration of professional doctors cause to depression and weakness of medical knowledge in Iran. In this article we tries to show the medical position in safavid age depends on European itinerary.

Keywords: medical, safavid, physicians, itinerary, traveler.

مقدمه

با آغاز عصر صفوی، بر اثر شکل گیری تحولات در مناسبات جهانی و منطقه ای در روابط ایران و اروپا، دوران نوینی شکل گرفت. بدین جهت سیاحان متعددی از کشورهای گوناگون اروپایی با اهداف متفاوت به ایران سفر کردند: تجار و بازرگانان؛ سفیران و هیات های سیاسی؛ مبلغین مذهبی؛ هنرمندان و دانشمندان، عمدتاً گروه سیاحان را تشکیل دادند و گزارش ها، یادداشت ها و سفرنامه هایی از خود برجای گذاشته اند. سیاحان اروپایی که برای اهداف مختلفی در دوره صفوی گام به ایران می گذاشتند، در آثار خود مطالبی در باب پزشکی و وضعیت پزشکان در عصر

صفوی ارائه داده اند. شاردن و تاورنیه بیش از دیگران به این موضوع پرداخته اند. افرادی همچون کمپفر و فرایر نیز که خود پزشک و از طبابت سررشته داشتند، نظرات مهمی را ابراز کرده اند. بنابراین می توان از گزارش های سیاحان اروپایی تا حدودی به آسیب شناسی پزشکی این دوران پی برد. هرچند باید غرض ورزی ها، تعصبات قومی و دینی و عدم آگاهی کامل برخی سیاحان از علم پزشکی، وضعیت پزشکان و شیوه های درمان آن ها را مدنظر قرار داد.

وضعیت علوم در عصر صفوی

پس از تثبیت حکومت صفوی، در زمینه ی آموزش علوم فعالیت گسترده ای با احداث مدارس در ایران بوجود آمد. این جریان با سلطنت شاه عباس که کشور به شکوفایی و رفاه و امنیت رسید، افزایش یافت. جایگاه علم و علم آموزی در عصر صفوی بدان حد بود که بخش قابل توجهی از عواید حکومت را به خود اختصاص می داد؛ شاردن در این مورد می نویسد: «در هر شهری تعداد کثیری مدرسه موجود است و در هر ناحیه از شهر نیز مدارس بسیاری وجود دارد». در دوره صفوی مردم اشتیاق زیادی به تحصیل نشان می دادند و این امر شمار زیادی را بر آن داشت تا به ساخت مدارس متعدد دست بزنند. شاردن تنها برای شهر اصفهان پنجاه و هفت مدرسه عنوان می کند که از طریق موقوفات سلطنتی اداره می شدند (شاردن، ۱۳۳۵: ۴۶/۱). مهم ترین دروسی که در این مدارس تدریس می شدند عبارت بودند از فقه، فلسفه، طب و ریاضیات (الگود، ۱۳۵۷: ۱۴۹). با وجود این هرچند تعداد مدارس عصر صفوی بیانگر گسترش علوم در این دوره است لیکن ارجحیت علوم شرعی بر علوم دیگر که توسط حاکمیت برای تبلیغ و گسترش مذهب تشیع اتخاذ شده بود، سبب شد که آموزش و تربیت بر محور علوم دینی متمرکز شود. به همین دلیل به سایر حوزه های علوم اسلامی توجه چندانی نشد و حتی در اواخر عصر صفوی تعلیم فلسفه و حکمت تحریم گردید (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۱۰). گرایشات متعصبانه

در علوم عقلی و تجربی و حاکمیت مذهب و خرافات بر فعالیت دانشمندان این عرصه ها موجب انحراف و عقب ماندگی برخی علوم و بازگشت به اوهام و خرافات گردید. رویه‌ی تضعیف سایر علوم در مقابل علوم دینی و توجه شدید به رواج و گسترش طالع بینی، سنجش امور با رویکرد به اخترشناسی و استفاده از خرافات در امور مهمی همچون علوم تجربی به ویژه پزشکی در پایان دوره‌ی صفوی به خاموشی کامل این دوران از نظر پیشرفت علوم کاربردی انجامید (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۱۱).

دسته بندی پزشکان در عصر صفوی

پزشکان در دوران صفوی دارای سلسله مراتبی بودند، گروهی که پزشکان واقعی بودند و به علم آموزی روی آورده بودند و پس از سال ها مطالعه و کوشش به پزشکی می پرداختند اما دسته ای که به درمانگری مشغول بودند، گروهی بودند که به طور تجربی این حرفه را آموخته و مهارت چندانی نداشتند. برخی از آن ها برای درمان بیماری ها متوسل به اوهام و خرافات گشته و از مسائل اعتقادی و جادو استفاده می کردند. آن ها به جایی از شهر که طبیب کمتری داشت رفته و با یک عطار یا داروخانه زد و بند می کردند تا داروهای نسخه‌ی شده‌ی او را بسازد، بعد به تدریج شهرت افزون تری یافته و شاگردانی به دور خود جمع می کردند و این شاگردان مانند جارچی آوازه‌ی آن ها را به همه جا می رساندند و در جستجوی شکار (بیمار) به اطراف فرستاده می شدند تا مثل صیادان با خود طمع‌ه بیاورند. در اینجا جواز و تصدیق طب وجود ندارد و هرکس جرات و جسارت ادعای طبابت را داشته باشد می تواند بدان مشغول شود (الگود، ۱۳۵۲: ۴۵۰-۴۵۲).

علوم پزشکی در عصر صفویه صرفا در دست پزشکان آموزش دیده در این حوزه قرار نداشت و محدود به پزشکان تعلیم دیده نبود. بلکه گروه های مختلف جامعه صفوی با آموزه های تجربی دست به درمان و معالجه می زدند. در این سلسله

مراتب جامعه‌ی پزشکی عصر صفوی برخی مشاغل با پزشکی نیز وجود داشتند که در نزد مردم جز طبیبان و جراحان محسوب می شدند از جمله دلاک ها (سلمانی ها) بودند که به جراحی های کوچک دست می زدند، هرچند هیچ اطلاع علمی در این خصوص نداشتند. دلاک ها کارهای مختلفی انجام می دادند، برخی به اصلاح سر و صورت می پرداختند و برخی نیز مانند پزشکان، جراحی های کوچکی انجام می دادند (پولاک، ۱۳۶۸: ۴۰۰). بالاترین فرد این گروه «خاصه تراش» نام داشت که سلمانی شاه و هم جایگاه جراح محسوب می شد، او وظیفه داشت از شاه خون بگیرد و یا صورت شاه را اصلاح کند. دلاک ها حتی به درمان لثه و دندان نیز مبادرت می کردند. البته این گروه در ده مورد می بایست با یک پزشک مشورت کنند از جمله: فصد کردن بیماران خاص (الگود، ۱۳۵۷: ۱۷۰-۱۷۱). جراحان از دیگر گروه های درمانگر در دوره مذکور بودند. پولاک، در مورد اعتبار و جایگاه جراحان می آورده است: « اینان از حکیم ها هم نادان تر و بی سوادترند... منزلت اجتماعی یک جراح بیش از احترام یک دلاک نیست» (پولاک، ۱۳۶۸: ۴۰۰). بنابراین علم پزشکی در عصر صفویه به طور کلی در دست پزشکان تعلیم دیده نبود بلکه گروه های مختلفی با اندک آموزه های تجربی یا مبتنی بر خرافات به درمانگری مبادرت می ورزیدند. البته این گروه در پیش از عصر صفوی نیز حضور داشتند اما در این عصر فعالیت آن ها گسترش چشمگیری یافت و برخی از آن ها همچون خاصه تراش در دربار به نفوذ و جایگاهی والایی دست یافتند.

اما دست کم در دوران صفوی پزشکانی بوده اند که کاملاً از طریق علمی و مدرسی درمانگری را آموخته و از این طریق، فرد پزشک به هنگامی که دوره‌ی مطالعاتی اش را به پایان می رساند و تکمیل می نمود، بدون دریافت مجوز و پروانه‌ی کار نمی توانست دست به درمان (به ویژه جراحی) بزند. در این راستا این پزشک جراح علاوه بر امتحانات پزشکی می بایست امتحانات مخصوص را نیز می گذراند. وی

باید به مطالب اولین بخش کتاب الفرق الطب جالینوس که توسط حبیش به عربی ترجمه شده بود، احاطه‌ی کامل داشته و تشریح را در حدی که آن روز معلوم بود، بدانند. به نوشته الگود «تعداد افراد تحصیل کرده و پزشکانی که از طریق قانونی اجازه‌ی اشتغال در عرصه‌ی پزشکی را بدست می‌آوردند، به مراتب بیشتر از کسانی بود که بدون مجوزی قانونی به درمان بیماران می‌پرداختند. در واقع فارغ التحصیلان ممتاز و وابسته به طبقات بالای اجتماع دوره‌ی نهایی کارآموزی خود را در نزد یکی از جراحان مشهور و خبره به پایان رسانده و همین شخص هم به ایشان اجازه‌ی کار می‌داد» (الگود، ۱۳۵۷: ۱۵۰-۱۵۱). از جمله پزشکان مهم در عصر صفوی حکیم باشی بود که جایگاه بسیار مهم و بارارزش در دربار صفوی داشت (سیوری، ۱۳۸۰: ۲۱۹).

موانع و مشکلات علم پزشکی در عصر صفوی

از معضلاتی که در عصر صفوی برای پزشکان وجود داشت عدم امنیت جانی و مالی بود و در واقع زندگی پزشک دربار در گرو سلامتی پادشاه بود و با بیماری و یا مرگ شاه، پزشکان او در معرض خطر و تهدید قرار می‌گرفتند. کمپفر در این باب می‌آورد: «این شاه (شاه صفی) که تنش روز به روز فسرده تر، کاهیده تر و رنگش زردتر می‌شد، بی میلی اش نسبت به غذا نشان از این بود که سلامتش مختل شده است. حکیم باشی از علاج کردنش درمانده بود، همه‌ی حذاقت و مهارتش را در کار درمان کردن به کار گرفته بود و همه بی فایده ماند. از این رو به جان خود و جان او بیمناک بود، زیرا جان او به جان شاه بستگی داشت و اگر پادشاه در اثر بیماری در می‌گذشت، حکیم باشی را به سبب عدم مهارت در مداوای بیمار می‌کشتند، یا دست کم کلیه‌ی دارایی اش را مصادره و خودش را تبعید می‌کردند. چنان که بر هر دو طبیب شاه عباس ثانی ماجرا رفت...» (شاردن، ۱۳۷۴: ۱/ ۱۷۱۸-۱۷۲۰).

در این شرایط اسفناک برای پزشکان، در روزگاری که زیاده روی در اموراتی همچون میگساری و نزدیکی افراط آمیز با زنان و استعمال مواد مخدر، به ویژه عادت خاص اکثر شاهان صفوی است. چاره ای نبود که پزشکان در مقابل این وقایع یا تقصیر را به گردن منجمان و طالع بینان انداخته و نحس بودن جلوس پادشاه را علل بیماری اعلام نمایند و یا درصدد دخالت در انتخاب پادشاه متوفی گشته و با گزینش شاهزاده‌ی دلخواه خویش به شاهی، از خطر بگریزند که طبق گزارش شاردن دو پزشک نامدار صاحب نفوذ دربار میرزا صاحب و برادرش میرزا کوچک با مشاهده‌ی مرگ شاه عباس دوم «برای رهایی یافتن از بلا تصمیم گرفتند به جانشینی پسر دوم شاه متوفی چندان که توانند، بکوشند» (شاردن، ۱۳۷۴: ۴/ ۱۳۵۳). به شهادت شاردن «در ایران سلامت پزشکان دربار به تندرستی پادشاه بسته است و اگر وی بمیرد طبیبان معالجش را به جرم عدم توانایی در معالجت اگر نکشند دست کم تبعید و دارایی شان را مصادره می کنند و تنها به قدر گذران روزانه چیزی به ایشان می دهند (شاردن، ۱۳۷۴: ۴/ ۱۶۰۷).

از دیگر معضلاتی که باعث زمینه حضور افراد غیر متخصص در حوزه پزشکی در این زمان می شد، اعتقاد به سحر و جادو در نزد مردم و کارکرد خرافات در گروه های مختلف جامعه بود؛ به دلیل ذهنیت خرافاتی اکثریت توده مردم گرایش و همسویی با درمانگران خرافاتی بوجود می آمد و در نتیجه پزشکان شایسته از جامعه طرد و در حاشیه قرار می گرفتند تا جایی که بسیاری از آن ها نتوانستند به فعالیت خود ادامه بدهند و به دربار مغولان در هند رفتند و به پزشکی در آن سامان پرداختند (الگود، ۱۳۵۲: ۴۰۷ و ۳۴۰). حتی شاهان صفوی همچون توده‌ی جامعه، طالع بینی را در بیماری و عدم سلامت دخیل دانسته و برای درمان و غلبه بر امراض دست به دامن رمالان و فالگیران می شدند و این گرایش به خرافات تا جایی بود که دامن پزشکان معروف عصر صفوی را نیز گرفته بود و برخی از این پزشکان به رویکردی

مطلوب به این خرافات در درمان خود دست یافته بود تا این حد که زمانی پزشکان شاه صفی، از درمان وی به دلیل ازدیاد و افراط وی در میگساری ناتوان شدند، سر پزشک شاه از ترس جان و یا اعتقادش، تمام تقصیرها را بر گردن ستارگان انداخت و گفت: «اگر شاه گرفتار ضعف و سستی شده به سبب این است که مراسم تاجگذاری را درس ساعت سعد و میمون انجام نداده است». شاردن در این خصوص آورده است: «... طبیب چون از علاج کردن پادشاه درمانده و ناامید شد، برای خلاص عذری اندیشید که طبیبان هوشمند اروپا به همه‌ی ظرافت طبع و نیروی ابتکار، آفریدن دستاویزی را نمی‌توانند و در کتاب‌های بقراط و جالینوس نیز مشابه چنین دستور درج نشده است. حکیم باشی، گناه را به گردن منجم باشی انداخت و گفت مقصر حقیقی منجم باشی است که برای تاجگذاری ساعت سعد انتخاب نکرده است» (شاردن، ۱۳۷۴: ۴/ ۱۷۱۸-۱۷۲۰). ایشان درباره‌ی خرافاتی بودن برخی شاهان صفوی می‌نویسد: «شاه سلیمان پس از تاجگذاری دوباره در همان روز به نام جدیدش برای حکام بزرگ و معاونان آنان و صاحب منصبان مهم سراسر کشور رقم و خلعت فرستاد، گفתי پادشاهی نو به تخت سلطنت برآمده است» (شاردن، ۱۳۷۴: ۵/ ۱۷۲۲). پژوهش‌های علمی و مطالعات فرسنگی از جمله تاثیر پذیری پزشکان دربار از خرافات می‌توان به درمان‌های ذیل اشاره کرد: برای درمان جوش‌های چرکی بدن، وقتی ماه در محاق است بدن طفل را با پارچه پاک کرده و در همان موقع این جمله را تکرار کنند: «ای ماه همچنان که تو رو به زوال می‌روی این جوش‌ها را هم زایل کن». همچنین برای درمان تب مالاریا یک روش جادویی پیشنهاد می‌کند که نیازمند استفاده از یک بره (گوسفند)، ریسمان و یک دوشیزه در یک چهارشنبه است (الگود، ۱۳۷۱: ۴۰۷). و ازین دست درمان‌های خرافی در بین پزشکان عصر صفوی خصوصاً نیمه دوم آن، بیشتر است. به عبارت دیگر اگرچه‌ی دوره صفویه با تجدید حیات علمی و هنری مقارن گشت و

پزشکی نیز دستاوردهایی داشت اما این افتخارات اندک بود و پزشکان ایرانی ناآگاه از پیشرفت اروپایی ها، هنوز خود را همچون پزشکان سده های سوم و چهارم هجری می دیدند (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۱۷).

در این باره الگود به نقل از فرایر در باب وضع طبابت در ایران در اثر خود می نویسد: « این ها (پزشکان) عادت ندارند با مطالعات و تحقیقات جدید، پیشرفت های تازه به دست آورند. و از این جهت با همان تعصبی که به مقدسات متمسکند به اصول طب عرب چسبیده اند، در نتیجه شیمی و بیماری شناسی کمتر طرف توجه واقع شده و تصور می کنند کارد جراح مفیدتر است» (الگود، ۱۳۷۱: ۴۵۰-۴۵۱).

فرایر، درباره ی شیوه ی درمان پزشکان این دوره می آورد: «شیوه و روش عربی برای آن ها به اندازه ی حرمت به تثلیث در نزد ما ارزش دارد و در آن علم شیمی جایگاهی ندارد. برای آن ها نه آسیب شناسی محلی از اعراب دارد و نه چاقوی تشریحی نفعی، چون شرع، آن را حتی از تشریح کرکس مرده منع کرده است و لذا در تشریح کارشان ناقص و معیوب و نظریات آن ها به سان وراجی یک طوطی سخنگوی است. آن ها در هنر و فن جراحی کامل نیستند و به حجامت متوسل می شوند» (تاریخ ایران در دوره صفویان، ۱۳۸۰: ۳۰۸).

دیدگاه سیاحان و سفرنامه نویسان از وضعیت پزشکان عصر صفوی

طبق گزارشات سیاحان، دوره ی صفویه در فن جراحی کامل نبودند و از بیماری ها همچون نفرس و سنگ کلیه و مثانه بی اطلاع بودند و برای افرادی که بیماری قولنج مبتلا می شدند، خوردن گوشت اسب را تجویز می کردند و رواج عقاید خرافی نیز در امور درمانگری نفوذ کرده و بر آن تاثیر چشمگیری گذارده بود (تاورنیه، ۱۳۶۱: ۶۳۱).

پولاک نیز گزارشی درباره ی کار جراحان و وضعیت جراحی در ایران دارد: «ایرانی نکته سنجی که از او فرق بین حکیم و جراح را پرسیدند در جوابم گفت: حکیم باید خواندن و نوشتن را بداند، اما جراح از دانستن این چیزها معاف است...

منزلت اجتماعی یک جراح بیش از احترام دلاک نزد ما نیست. وقتی که طبیبی اروپایی دست به جراحی می زند حکیم های حيله گر برای آنکه در افکار عمومی وی را سرشکسته سازند می گویند جراح است دیگر و این بدان معنی است که خب، وی از طبابت و معالجه سر در نمی آورد» (پولاک، ۱۳۶۸: ۴۰۰).

تاورنیه، در مورد تدریس طب در مدارس ایران چنین می نویسد: «برای فراگیری علم طب آن ها از کتب گالن، که او را جالینوس می نامند، استفاده می کنند پس از آنکه تحصیلات عمومی تمام می شد و دانشجویی که می خواست جراح شود، در نزدیک جراح سابقه دار به کارآموزی می پرداخت، از داوطلب جراحی خواسته می شد تا در یکی از بیمارستان هایی که دارای جراح قابلی بود به کارآموزی پردازد و عملاً در جلسات جراحی شرکت نماید و باید پیوسته با استاد خود باشد تا از راه مشاهده آنچه را صورت می گیرد، به رموز آن واقف گردد اما برخلاف اطباء دیگر، کارآموزان جراحی زیاد نبودند» (تاورنیه، ۱۳۶۱: ۶۳۱-۶۳۴). و در جای دیگر می آورد: «ایرانیان اذعان می کنند که علم طب در مملکت آن ها کامل نیست و فرنگی ها در این علم بصیرت بیشتری دارند. وقتی که طبیب، بیمار را می بیند و از حالش مطلع می شود، اغلب اوقات چهار تخمهی خنک با نباتات بی اهمیتی می دهد که از دکان عطاری گرفته، در خانه می جوشاند. گاهی چیزی شبیه به ریوند را نیز کوبیده مثل گرد روی آن می پاشد و به بیمار می دهند. در هر بیماری، نان را از مریض منع می کنند. غذایش برنجی است که در آبگوشت جوجه و یا در آب ساده پخته باشند. اساساً معالجهی اطباء ایران در هر بیماری پرهیز و امساک است. اگرچه پرهیز و امساک مداوای خوبی است اما گاهی نتیجهی عکس می دهد، زیرا از روی علم و شناسایی خواص اشیا حکم به پرهیز نیم دهند، بلکه از روی عادت منع می نمایند، در این صورت ممکن است برای مرضی آنچه از آن پرهیز می کنند، نافع و آنچه را تجویز می نمایند، مضر باشد» (تاورنیه، ۱۳۶۱: ۶۳۳).

در این میان نیز برخی سیاحان نیز نظر متفاوتی را ابراز کرده اند و با رویکرد مثبت و منطقی تری در مورد وضعیت پزشکی دوران صفوی ابراز عقیده نموده اند. در این میان تونو که خودش با جراحان صفوی سروکار پیدا کرده بود، درباره‌ی قابلیت آن‌ها نظر مساعدی ابراز داشته و می‌نویسد: «پزشکان زیادی در ایران هستند و در میان آن‌ها برخی افراد قابل وجود دارند. آنان خون هم می‌گیرند و در این کار بسیار ماهرند، من در این مورد تجربه دارم. آن‌ها بندی چرمی را سخت دور بازو می‌بندند و سپس بدون مالش دادن یا نگاه کردن به محل، نیشترشان را برمی‌دارند و با مهارت نیشتر می‌زنند» (سیوری، ۱۳۸۰: ۲۱۹). هربرت سیاح انگلیسی، که در زمان شاه عباس اول شاهد وضعیت آن روز ایران است، جبهه‌ای مخالف گرفته و زبان به تحسین داروگری و علم دارو درمانی ایرانیان می‌گشاید، به گفته‌ی وی: «در مغازه های میدان اصفهان انواع و اقسام داروهای ساده و ترکیبی دیدم که تاکنون در شهری از شهرهای اروپا ندیده بودم و این کار طبیبان را تشویق می‌کرد که آن‌ها را از نزدیک ببینند و درباره‌ی ایشان داوری کنند» (تاریخ ایران در دوره صفویان، ۱۳۸۰: ۲۸۵).

علاوه بر درمانگران ناآزموده‌ای که به یاری عطاران دست به درمان بیماران زده و بر بالین دردمندان می‌رفتند که «با علم و آگاهی جراحی‌های گوناگون بسیاری انجام می‌دادند» و امراضی چون سیاه سرفه را به خوبی شناخته و طریق درمان آن را می‌دانستند (کاوایانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۲۵-۳۲۷). تاورنیه با همه‌ی گزارش‌های منفی در مورد وضعیت پزشکی عصر صفوی، معترف می‌گردد که «عموما ایرانیان خاصه متمولین و اشخاصی که معاش متوسطی دارند، کمتر از اهالی اروپا مبتلا به امراض می‌شوند و علت اساسی آن است که در بهار از خوردن - گیاه چینی ریوند - که طرز استعمالش توسط پزشکان تجویز می‌گردد که برای حفظ صحت بهترین دواست، غفلت نمی‌کنند» (تاورنیه، ۱۳۶۱: ۶۳۲). همچنین سیاحی همچون فرایر

زبان به تحسین علم داروگری ایرانیان گشاده می نویسد: «در مغازه های میدان اصفهان انواع و اقسام داروهای ساده و ترکیبی دیدم که تاکنون در شهری از شهرهای اروپا ندیده بودم» (تاریخ ایران در دوره صفویان، ۱۳۸۰: ۲۸۵). شاردن، نیز به بازار داروفروشان در میدان شاه عباس اصفهان اشاره دارد، وی در این باره می نویسد: «شاه عباس کبیر فرمان داد به منظور رفاه و آسایش مردم، فروشندگان همه نوع کالا گرد آیند و اجناس خود را به معرض فروش قرار دهند و نیز هرگونه متاع را که کمیاب تر و گران قیمت تر باشد در بازارهای اطراف میدان بفروشند که یکی از این بازارها، بازار داروفروشان بود» (شاردن، ۱۳۷۴: ۵/ ۱۴۴۰).

بیمارستان ها و مراکز درمانی عصر صفوی

در عصر صفویه در شهرهای مختلف ایران بیمارستان ها و درمانگاه هایی وجود داشت که آن ها را دارالشفای می نامیدند که پزشکان در آن ها مشغول بوده و به درمانگری می پرداختند و در سفرنامه های سیاحان اروپایی به آن ها اشاره شده است، از جمله شهرهای اردبیل، تبریز، اصفهان، قزوین و مشهد.

شاردن گزارش کرده است که در تبریز سه بیمارستان وجود داشت که بسیار تمیز و مرتب بوده اند (الگود، ۱۳۵۲: ۵۶۹). در اصفهان نیز بیمارستان های متعددی وجود داشته است اما بازتاب زیادی از آن ها در سفرنامه ها به چشم نمی خورد، به گونه ای که سیاحی همچون فرایر که از اصفهان دیدن کرده است، با وجودی که خود پزشک بوده، در یادداشت های خویش از هیچ بیمارستانی در اصفهان نام نمی برد و کمپفر، پزشک آلمانی نیز در زمان شاه سلیمان صفوی که (بین سال های ۱۰۹۵- ۱۹۰۷ق.) در ایران اقامت داشته تنها به توصیف معماری زیبای بیمارستان اصفهان اکتفا نموده و به تجهیزات و چگونگی امور داخلی و پزشکان و شیوه درمان آن ها اشاره ای نکرده است. این موضوع بیانگر آن است که بیمارستان ها و یا دارالشفاهای عصر صفوی از جایگاه مهمی و شاخصی در جامعه برخوردار نبوده و حتی سیاحانی

که خود پزشک بودند ذکری از این مراکز در آثار خود نیاورده اند. اما رافائل دومانس که همزمان با فرایر در سال (۱۰۷۰ق.) در اصفهان بوده به شرح حال این بیمارستان می پردازد و بخشی از وضعیت بیمارستان های عصر صفوی را نشان می دهد، وی می نویسد: «بیمارستان اصفهان دارای یک راهروی سرپوشیده بلند است که طرفین این راهرو اتاق های بزرگ و بدون پنجره ای وجود دارد. از این ساختمان استفاده ی زیادی به عمل نمی آید و وقتی من آن را دیدم در یکی از اتاق هایمان فقط یک هندی محتضر روی زمین خوابیده بود و در اتاق های دیگر دیوانه ای را به غل و زنجیر کرده بودند. در آن ایام در اصفهان از چنان شهرت بدی برخوردار بود که مردم آن را دارالمَرگ می نامیدند» (الگود، ۱۳۵۷: ۳۴). شاردن نیز در این مورد می آورد که مردم هیچ علاقه ای به رفتن به بیمارستان نشان نداده و هنگام صحبت کردن از دارالشفا آن را مترادف با دارالموت می خواندند (شاردن، ۱۳۴۵: ۷/ ۱۶۷). افراد دارای بضاعت ترجیح می دادند که طبیبی را به خانه آورده و افراد بی بضاعت نیز منزل طبیب را به رفتن به بیمارستان ترجیح می دادند، تاورنیه در این باره آورده: «در ایران به هیچ وجه مریض خانه ی خوب برای بیماران چنانچه در اروپا داریم، دیده نمی شود. اگر کسی بضاعت نداشته باشد که طبیب به خانه بیاورد، سوار الاغی می شود و سه چهار نفر او را روی الاغ نگه می دارند، دستمال یا شال گردن دور گردن می پیچد که علامت بیکاری است و به این حالت به منزل طبیب می رود... آن هایی که بضاعت دارند به خانه بیاورند، گرچه برایشان گران تمام می شود اما بیش از دیگران از وجود او منتفع نمی شود» (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۶۳۳). ولی اگر بیماری آن قدر بینوا بود که نمی توانست پزشکی را به بالین فراخواند به بیمارستان برده می شد و در آنجا مثل حیوانات در گوشه ای می افتاد، تا اینکه بمیرد و یا اینکه خوب شود. به این دلیل حتی مردم نام دارالشفا و بیمارستان را درباره ی آن ها به کار نبرده بلکه با تمسخر آن ها را دارالموت می خواندند (شاردن، ۱۳۵۷: ۷/ ۱۳۳۵-۱۳۴۵).

علاوه بر دارالشفاهای که در شهرها وظیفه درمانگری مردم را بر عهده داشتند، بیمارستان‌های سیاری نیز در عصر صفوی وجود داشت که در واقع جزیی از تشکیلات نظامی صفویان بود. لشکرکشی‌های متعدد صفویان به شرق و غرب، برای مقابله با ازبکان و عثمانی‌ها و جنگ‌های متوالی داخلی در دوره مذکور ایجاب می‌کرد تا پزشکانی به معالجه و درمان سربازان و مجروحان بپردازند که در واقع بیمارستان‌های سیاری بدین منظور در تشکیلات نظام وجود داشت و بسیاری از پزشکان در این بیمارستان‌ها به طبابت مشغول بودند. این پزشکان به دلیل اشتغال در دربار و خدمت شاهان صفوی و همچنین طبابت در بیمارستان‌های سیار عصر صفوی، دیگر فرصت درمانگری در بیمارستان‌های آن دوران (به طور دائمی) و خدمت در جامعه و معالجت توده‌ی مردم و پرداختن به کار عموم مردم را برعهده نداشته و این وظیفه بر عهده‌ی پزشکان تجربی و تحصیل‌ناکرده و ناآزموده که علم پزشکی را با خرافات و اوهام درآمیخته بودند، قرار گرفته بود (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۴۲-۳۴۳). پزشکانی که به قول تاورنیه «اگر پیراهن و لباس بیمار از عرق می‌پوسید، طبیب اجازه‌ی عوض کردن آن را نمی‌داد» (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۶۳۳).

شرابخانه‌ها و یا داروخانه‌ها عصر صفوی نیز درمانگاه‌هایی بودند که در کنار مراکز درمانی کار معالجه‌ی بیماران را عهده دار بوده و پزشکان ماهر و غیرماهر در آن‌ها مشغول به فعالیت بوده‌اند. شاردن می‌آورد که: «در میدان سلطنتی یا میدان شاه، مسجد شاه و علاوه بر آن دو بنا قرار دارد که هر کدام به بازاری راه دارد... دورنمای بالاتر مشتمل بر دکان‌های بزرگی است که مختص به پزشکانی است که داروسازی می‌کنند. در روزگاران گذشته پزشکان یونان کار طبابت و داروسازی را با هم انجام می‌دادند و در زمان حاضر طبیبان مشرق زمین چنین می‌کنند» (شاردن، ۱۳۴۵: ۴/۱۴۳۱). این شربتخانه‌ها که در آن‌ها پزشکانی داروشناس و داروساز مشغول به کار بودند، در واقع همان کار بیمارستان‌ها را در یک محیط کوچکتر و با تجهیزات کمتر

و محدودتر انجام می دادند و مردم نیز رویکرد مثبت و نگرش بهتری به آن ها نسبت به بیمارستان ها نشان می دادند (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۴۴-۳۴۵).

با آغاز شرایط ناآرام و رو به اضمحلال دولت صفوی، سمت و سوگیری پزشکان درباری و رفتاری که دربار صفوی با نگرش دینی خویش و به هنگام بیمار گشتن و مرگ پادشاهی در حق پزشکان انجام می داد (شاردن، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۶۱۴) باعث گردید پزشکان متبحر و مجرب که حاضر به رفتار سیاسی و ورود در جرگه‌ی سیاسیون دربار نبوده و حرفه‌ی خود را از یافتن مقامی سیاسی مهم تر می دیدند و هم چنین قادر به تحمل شرایط ناآرام حاکم بر دوران خویش نبودند، به هند رفته و به دربار مغولان هند پناهنده شوند (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۳۷). در این عصر با تحولی عمده و قابل ملاحظه در دانش پزشکی مواجهه نمی گردیم. هرچند هنر و صنایع مستظرفه به اوج شکوفایی خود رسیده و دوران صفوی در زمینه‌ی معماری گام های بلندی برداشت اما در زمینه‌ی علوم تجربی به ویژه پزشکی وضع به گونه ای دیگر بود. در حقیقت دوران طولانی حکومت صفوی در یک نگاه کلی، ادامه‌ی دوران رکود علمی بود که از مدت ها قبل شروع شد و با جو شدید مذهبی متعصبانه ای که با رسمی شدن دین به وقوع پیوست و هنوز ارتباط ایرانیان در این حوزه برای استفاده از دستاورد های اروپاییان چندان گسترده نشده بود (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۲۱).

نتیجه گیری

در دوره صفویه نیز همانند دیگر عرصه ها، دانش پزشکی نیز رشد کرد و تالیفات زیادی در زمینه طب تدوین شد اما این رشد مانند سایر حوزه ها چشمگیر نبود. برخی سیاحان و سفرنامه نویسان عصر صفوی با دید منفی به پزشکی این دوره نگر بستند که گویای کلیت دانش پزشکی در این دوره نیست. بلکه پزشکان این دوره علاوه بر درمان بسیاری از بیماری ها در علم داروسازی بسیار پیشرو بودند اما رویه-ی تضعیف علوم در مقابل علوم شرعی و رواج طالع بینی و استفاده از خرافات در

امور مهمی همچون پزشکی و تضعیف جایگاه پزشکان در دربار و دخالت پزشکان در سیاست و مهاجرت پزشکان متبحر به سرزمین های دیگر از جمله هند در پایان عصر صفوی از عوامل تضعیف و از رونق افتادن دانش پزشکی در ایران بود.

منابع

۱. الگود، سیریل، (۱۳۵۷)، تاریخ پزشکی ایران و سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه‌ی جاویدان، تهران: دانشگاه تهران.
۲. باربارو، جوزافا و دیگران، (۱۳۴۹)، سفرنامه‌ی ونیزیان در ایران، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
۳. پولاک، ادوارد یا کوب، (۱۳۶۸)، سفرنامه‌ی پولاک، ایران و ایرانیان، ترجمه‌ی کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
۴. تاریخ ایران در دوره صفویان، (۱۳۸۰)، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، بخش طب نوشته ج.ج. وینتر، تهران: جامی.
۵. تاورنیه، ژان باتیست، (۱۳۶۹)، سفرنامه‌ی تاورنیه، ترجمه‌ی ابوتراب نوری، با تجدید نظر کلی و تصحیح حمید شیرازی، تهران: کتابخانه‌ی سنایی.
۶. سیوری، راجر، (۱۳۸۰)، ایران عهد صفوی، ترجمه‌ی کامبیز عزیزی، چاپ نهم، تهران: نشر مرکز.
۷. شاردن، ژان، (۱۳۴۵-۱۳۳۵)، سفرنامه شاردن، ترجمه‌ی محمد عباسی، ج ۱ تا ۷، تهران: امیرکبیر.
۸. شاردن، ژان، (۱۳۷۴)، سفرنامه‌ی شاردن، ترجمه‌ی اقبال یغمایی، تهران: توس.
۹. شرلی، آنتونی، (۱۳۶۲)، سفرنامه‌ی برادران شرلی، ترجمه‌ی اوآن، به کوشش علی دهباشی، تهران: انتشارات نگاه.

۱۰. کاویانی پویا، حمید، (۱۳۹۴)، نخستین بیمارستان و مارکز درمانی در ایران، تهران: امیرکبیر.
۱۱. کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، سفرنامه‌ی کمپفر، ترجمه‌ی کیکاوس جهاننداری، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.

